

می شد درک کرد
که چرامقامات
نظامی و دولتی
می خواستند تاروی
پیشرفت تأکید کنند
و روحیه نظامی و
عمومی را بالا ببرند،
ولی اگر تمام دنیا
نیز اظهار نظر تاتی
امیدوارکننده
می کردند نیز باز
در این حقیقت
که طالبان محکم
پابرجا مانده
یا حتی در سایه
تلاش های بسیار
ایالات متحده -
تصرفاتی نیز داشته
است، تغییری ایجاد
نمی شد

یک بمب گذار انتحاری القاعده به آنان حمله کرد که در جریان آن سه سرباز زخمی و سه رهگذر کشته شدند.

ولی فقدان امنیت که برای ما آشکار بود، برای بسیاری از کسانی که مسئولیت اداره جنگ را بر دوش داشتند چندان آشکار نبود (یا دست کم حاضر نبودند بپذیرند که وجود دارد). در سال ۲۰۰۷، وزیر امور خارجه کاندولیزا رایس که گزارش مشکلات میدانی نگرانش کرده بود، از مشاور وزارت امور خارجه الیوت کوهن که یک مورخ نظامی بود خواست تا از جنگ یک ارزیابی مستقل بکند. کوهن در طول چند سفر به افغانستان متوجه شد که «در مقرهای نظامی جلسات توجیهی یک الگوی یکسان داشتند، حالا چه می خواست در کابل باشد یا مناطق دیگر. فرماندهانی که می خواستند تعویض نیرو انجام بدهند می گفتند که «کار سختی است.» شش ماه بعد، می گفتند که «وضع دارد بهتر می شود.» در پایان دوره شان می گفتند که «به موفقیت هایی قطعی دست پیدا کرده ایم.» سپس گروه بعدی که می آمد می گفت که «کار سختی است...» کوهن این گونه نتیجه گرفت که رایس و بوش «یک عالم حرف شیرین از کسانی می شنیدند که می دانستند از این خبرها نیست.» گویی در تأیید این مدعا، در سپتامبر سال ۲۰۰۷، دن مک نیل، ژنرالی که در سال ۲۰۰۳ گفته بود افغانی ها بزودی می توانند «بیشتر کنترل» را به دست بگیرند، بار دیگر در نهایت خوش بینی ادعا کرد که «ارتش ملی افغانستان پیشرفت های بسیار و دستاوردهای شایان توجه داشته است،» هر چند که در همان زمان وضعیت امنیتی روبه وخامت می گذاشت.

حقیقت آنکه در این زمان دیگر معلوم بود که ایالات متحده و ناتو برای مقابله با چالش های فزاینده منابع کافی نداشتند، ولی این نیز معلوم بود که منابع تازه در آینده نزدیک مهیا نمی شد. اوج گرفتن جنگ در عراق که دولت آن را «جبهه اصلی جنگ با تروریسم» می دانستم، افغانستان را نه فقط از مختصان سیا و نیروهای ویژه، بلکه از سرباز و دیپلمات و هوایی تجسسی و پهپادهای رزمی و پول هم تهی کرد. از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۸، مخارج نظامی و کمک های اقتصادی برای عراق بیش از ششصد میلیارد دلار و برای افغانستان حدود صد و هفتاد میلیارد دلار بود. افغانستان هرگز در سبد مخارج دولت اولویت نداشت، همچنان پس از عراق قرار داشت و نتیجه اش نیز معلوم شد.

البته هیچ تضمینی وجود ندارد که اگر تغییر رژیم همزمان در عراق نیز پیاده نمی شد، در افغانستان به موفقیت می رسید. مرزهای قومی و قبیله ای همواره در افغانستان شکافی عمیق ایجاد کرده بودند و کشور به تازگی از دو دهه جنگ داخلی بی رحمانه بیرون آمده بود، نهادهای ملی و حتی محلی نابود شده، میلیون ها شهروند در داخل کشور کوچانده و میلیون ها نفر دیگر نیز به خارج پناهنده شده بودند. با پناهگاهی که در کشور مجاور و در بخش های بی حاکمیت پاکستان برای جبهه مقاومت افغان وجود داشت - چرا که پاکستان برای داشتن «عمق استراتژیک» به خاطر رقابت ژئوپلیتیک مهمش با هند، مصمم بود تا به هر قیمتی افغانستان را تابع خود نگه دارد - شاید بلندپروازی هایی که ایالات متحده برای این کشور داشت موهوم بودند و هر چقدر هم توجه یا منابع برای افغانستان صرف می شد باز هم نمی شد یک دولت تازه کارآمد و مشروع در کابل